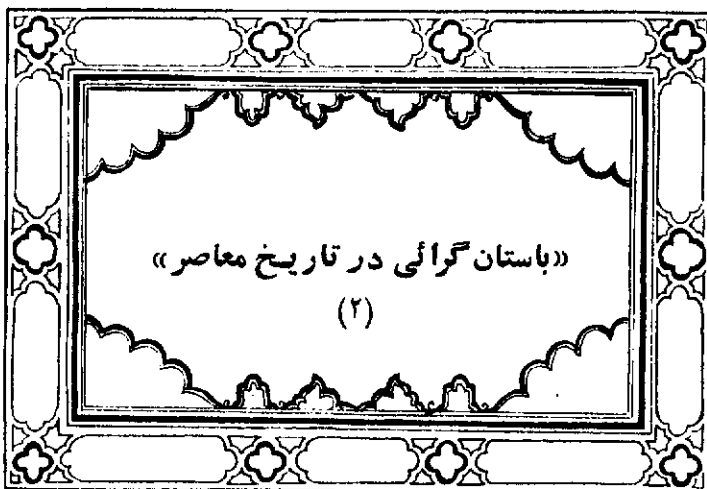


بخش  
فرهنگی  
هنری

مسئول: مهدی کلهر



د  
ر نخستین بحث باستان‌نگرایی مطالبی پیرامون احساس تاریخ آگاهی در کوران قیامها و انقلابات طرح گردید و نیز این نکته به‌نوشته درآمد که باستان-شناختی، باستان‌نگرانی و باستان‌ستایی گرچه هر سه در مورد باستان هر قوم یا بر افکار و احساسات آنها بجای خواهند گذارد. و باز یادآور شدیم که هر ملت آنرا مجدداً با همان صورت تکرارکننده که کاری است ناشدنی، بلکه بدان سبب یا هر فردی به‌شناخت گذشته و باستان خویش علاقمند است اما نه بدان سبب که آنرا مجدداً با همان صورت تکرارکننده که کاری است ناشدنی، بلکه بدان سبب که اولاً به‌شناختنامه خویش آگاهی یابد و ثانیاً از آنچه بر تاریخ او گذشته عبرت و درس بگیرد تا شاید راه آینده از تاریکی و ابهام خارج شود.

در همان شماره نخستین نیز به‌این واقعیت اشاره گردید که برای ملت‌های در حال قیام و انقلاب از گذشته ناگهان بریدن و در برابر دنیای پر از مجهولات آینده قرار گرفتن سخت وحشتناک و هراسناک می‌نماید. مگر آنکه برآگاهی‌هایی مافوق بشری تکیه کنند و با ایمانی استوار از تلاطم امواج بیم و ترس بکاهند و پا در وادی ناشناخته‌ها بگذارند.

در پایان شماره اول این مقاله نیز به‌اشاره رفت که باستان‌نگرانی در تاریخ معاصر کشور ما تحفه‌ایست که از غرب به‌ارمغان آورده شده، گرچه زمینه‌هایی در فرهنگ سنتی از آن نیز سراغ داریم، اما به‌این صورت که در تاریخ يك قرن اخیر کشور خودمان شاهد آن هستیم یعنی الگوهای که با آن شئونات، اندیشه، رفتار و کردار را با باستان برابری دهند و در حسرت يك روز زیست در کنسار هخامنشیان یا ساسانیان بسوزند، بلاشک کالائی است از آنسوی مرزها.

## زمینه‌های داخلی

شکست‌های پی‌درپی ایران در برابر همسایه شمالی (روسیه) و نیز توانمندی روزافزون دول غربی و خودکامگی پادشاهان ایرانی و ظلم و بیداد فرمانروایان محلی می‌توانست زمینه‌ای مناسب حداقل در نسل جوان دوره قاجاریه به وجود آورد که به‌راهی که پدران نشان‌رفته‌اند و ناکام و ناکام‌تر مانده‌اند بیان‌دیشند، بر این عوامل، عامل اساسی‌تر و مؤثرتری را نیز باید افزود و آن رواج «فرهنگ عوامانه - سنتی» با ظاهری اسلامی و باطنی خرافی و مسیحی و زرتشتی بود که در دوران حکومت سلسله صفویه به‌صورتی زیرکانه بر پیکر فرهنگی ظلم‌ستیز و پویا، تزریق شده بود و چون زالویی خون فرهنگ اسلامی را مکیده و از آن تنها پوسته‌ای بر جای نهاده بود. گرچه در دوران صفویه کسانی بودند که در برابر آن انحراف آرام و ساکت نماندند که از آن جمله است کتاب مشهور «کلثوم ننه» مرحوم خوانساری فقیه و مجتهد آن دوران. اما سالهای جنگ و ستیز و تصفیه قدرت و تمویض حکومت و حذف تدریجی روحانیت از حکومت (ودخالت درسیاست)، زمینه را برای گسترش فرهنگی به‌ظاهر اسلامی (فرهنگ عوامانه) و در باطن خالی و پوک آماده ساخت. در دوران حکومت قاجاریه، ارتباطات دوطرفه‌ای که از زمان صفویه با غرب و حکومت‌های استعماری صلیبی آغاز شده بود، روز به‌روز گسترش می‌یافت و اهداف وسیع‌تر و عمیق‌تری را پی می‌گرفت. اگر در دوران صفویه تنها هدف غرب ایجاد سکوتی در شرق حکومت قدرتمند عثمانی بود تا بتواند از آن طریق مسلمانان عثمانی را زیر فشار قرار دهد، اما در دوران قاجاریه اهداف سیاسی، اقتصادی و ایجاد شاهراههای استعمار بود که می‌باید همسوار می‌گشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## آغاز استعمار فرهنگی، پشتوانه سیاست و اقتصاد

کهن‌ترین انجمن آسیائی در باتاویا مرکز جاوه در سال ۱۷۸۱ [۱۷۷۹] م از طرف هلندی‌ها ایجاد شد. انجمن آسیائی بنگال در ۱۷۸۴ م. انجمن آسیائی ادبی بمبئی در ۱۸۴۵ م. انجمن مطالعات شرقی لندن در ۱۸۲۳ م. و انجمن آسیائی فرانسه نیز در سال ۱۸۲۰ تأسیس یافته و آمریکا نیز از ۱۸۴۲ به بعد است که در این راه افتاده است.<sup>۱</sup>

در چنین دورانی که سلطه‌گران غربی به‌سوی دورترین نقاط جهان با هم به‌مسابقه پرداخته‌اند، جوانان ایرانی نیز جهت تحصیل و کسب مهارت‌های نوینی به‌سوی غرب می‌روند و در آنجا با رؤیاگونه‌ای از ثروت و قدرت و شهوت و کامیابی روبه‌رو می‌گردند. بدیهی است که ازین جوانان خودباخته، پرشورترین

آنها به اندیشه فرو رود و از خویش بپرسد، چرا او و ملتش آنچنان در ساندۀ و این دیار غربت و کفر آنچنان توانمند و کامیاب است؟

در همین دوران «یکی از شاگردان ایرانی به نام حسنقلی آقا که در پاریس درس خوانده و در انقلاب ۱۸۴۷ شرکت داشته، تازیان را دشمن ایران و ایرانیان می‌دانست و ستایشگر آئین زردشت بود و اعتقاد داشت که برای احیای زبان ملی باید همه لغت‌های عربی را از فارسی بیرون ریخت. اشعاری هم می‌سرود که مورد پسند همفکرانش بود.

به علاوه ترقی وطن و سعادت هموطنان خود را در این می‌دید که باید به مذهب و عادات و رسوم و فلسفه بسیار قدیمی اجدادی برگشت»<sup>۲</sup>

شاید این سؤال بجا باشد که چرا این جوان و جوانانی چون او، از میان این همه اوراق تاریخ، زرتشت را یافته‌اند؟

نخستین ترجمه اوستا در مغرب‌زمین توسط انکتیل دوپرون (فرانسه) در سه جلد در سال ۱۷۷۱:

تفسیر اوستا ویسنا، توسط بوردنف، (پاریس) ۱۸۳۳:

چاپ کامل زند و اوستا، توسط وسترگارد، (دانمارک) ۱۸۵۲-۱۸۵۳:

ترجمه اوستا، اشپیگل، در دو جلد (وین)، ۱۸۵۴-۱۸۵۳:

ترجمه ایتالیائی اوستا، توسط آسکولی، (تورینو) ۱۸۶۰:

ترجمه خرده اوستا، توسط اشپیگل، ۱۸۶۳:

مجموعه راهنمای زبان زند، ژوستی (لایپزیک)، ۱۸۶۴:

ترجمه لهستانی اوستا، توسط کوزویچ، (ورشو) ۱۸۶۵:

اوستا و ادبیات زرتشتی، توسط سانتو، (وین) ۱۸۷۱:

ترجمه اوستا، توسط هارلز، (پاریس) ۱۸۷۵:

ترجمه گاتهای زرتشت، توسط بارتولوماک، ۱۸۷۹:

مجموعه راهنمای زبان اوستا، توسط گلدنر:

تتبعات اوستائی به فرانسه، توسط دارمستتر، ۱۸۹۳-۱۸۹۲:

مجموعه حروف نحو اوستائی، توسط جکسن، (اشتوتگارت) ۱۸۹۲:

ترجمه اوستا به آلمانی، توسط گلدنر، ۱۸۹۵:

چاپ و نداد، توسط دستور هوشنگ جاماسب در دو جلد، (بمبئی) ۱۹۰۷:

۳... و

این درست است که از آغاز قرن چهاردهم میلادی با انتشار سفرنامه‌ها شرق و ایران به گونه‌ای مشوش و مغلولط به‌غریبان شناسانده شده بود؛ در سال ۱۶۳۴

گلستان سعدی و در ۱۶۸۰ بخشی از دیوان حافظ ترجمه و در غرب منتشر شده بود؛ اما شاید بیشترین تأثیر را اجرای بیش از ۱۲ نمایش مربوط به تاریخ ایران در پاریس و ورسای گذارده باشد که از آن جمله‌اند: [«شاهزاده خانم اشکانی»، «استر»، «خسرو»، «مهرداد»، «سورنا، سردار اشکانی»]۴. در کنار این نوع ایران‌شناسی باید به قرن هیجدهم بخصوص در فرانسه اشاره شود که:

«مهمترین اثر در این قرن انتشار ترجمه کامل «اوستا» است. انکتیل دوپرون مترجم این کتاب، مدت ۱۵ سال برای آموختن زبان اوستائی و پهلوی باوجود تحمل حوادث بی‌شمار در هندوستان به سر برد»۵.

این نوع شرق‌شناسی و بخصوص ایران‌شناسی، ناشی از برخورد رنسانسی-هائی بود که برای مبارزه با کلیسا راه کناره یا «اکل از قفا» را برگزیده بودند؛ بدین معنی که برای برخورد با مذهب، جدال با اسلام را انتخاب نمودند؛ چرا که کلیسا در این جهت با آنان هم‌سو و هم‌نظر بود و بدین سبب یسزگترین و قدرتمندترین قدرت اسلامی آن زمان، یعنی حکومت عثمانیان، دشمن شماره یک به حساب می‌آمد و از نظر آنان ترک، معادل اسلام بود و هرچه دشنام و ناسزا و ناروا داشتند نثار آنان می‌کردند و این در حالی بود که نه اسلام را می‌شناختند و نه مسلمانان را. آنها با مشاهده تنگ‌نظری‌های کلیسا و ظلم و بیداد ناشی از قدرت مذهب صلیبی و جنایات دادگاه‌های تفتیش عقائد به این باور رسیده بودند که هرچا مذهب به‌اقتدار و حکومت برسد، لاجرم خفقان و دیکتاتوری به بدترین شکل، حکومت خواهد یافت. با این وجود برای مبارزه با کلیسا، هرکدام ضربه‌ای براسلام و مسلمانان می‌زدند تا شاید در نهایت دین و مذهب را مورد تردید قرار دهند. این شیوه‌ستیز و همکاری با کلیسا، شیوه‌ای را برای رنسانسی‌ها به‌وجود آورد که می‌توان از آن به‌عنوان شیوه متافقانه نام برد و آن همراهی و هم‌سوئی با برخی از شیوه‌ها و برخی تعصبات کلیسا برای زدودن مذهب و مبارزه با کلیت حرکت کلیسای صلیبی قدرتمند و خودخواه بود. پترارک، یکی از نخستین مردانی بود که رنسانس را به‌وجود آورد (۱۳۴۰-۱۳۳۰) او افکار خود را منتشر ساخت:

او، عصر نوین را اصولاً دوران احیاء آثار کلاسیک می‌دانست که در نظر وی محدود می‌شد به بازگرداندن زبانهای لاتینی و یونانی به‌پاکی گذشتگان و توجه به‌سوی متون اصیل نویسندگان باستانی. در طول دو قرن بعدی این تصور از «تولد دوباره» دوره باستانی آن‌قدر گسترش یافت که شامل همه‌نوع کوششها و پیشرفت‌های فکری و فرهنگی از جمله هنرهای بصری نیز گردید۷.

اما نباید چنان پنداشت که پیش از رنسانس، مسیحیت در همه ابعاد از گذشته

بریده بود؛ بلکه بارها و بارها در قرون وسطی به سراغ دنیای کهن و باستان غرب رفته بودند و در معماری و هنرها و ادبیات و زبان از آن بهره‌ها گرفته بودند؛ به گونه‌ای که زبان رسمی کلیسا زبان لاتین بود، ولی:

«آنچه سردمداران رنسانس را با آنها متمایز می‌ساخت، اندیشه فردگرایی و انسان‌گرایی و برداشتی تازه از هشیاری بر وجود شخصی و اعتماد به نفس بود که وی را برآن داشت تا برخلاف عقیده دینی در اذهان عمومی اعلام کند که «عصر ایمان» واقعاً دوره تاریکی و جهل بوده است و حال آنکه «مشرکان مغروق در تاریکی جهل» در حقیقت درخشانترین مرحله تاریخی را به وجود آورده بوده‌اند. به‌طور کلی این نوع آمادگی ذهن به بازخواست کردن عقائد و آداب کهن، یکی از خصوصیات عمیق و اصلی نهضت رنسانس گردید.»<sup>۸</sup>

این شیوه دوپهلوی، برای پیروی از هنرها و آداب و رسوم و به‌دست آوردن الگوهای سیاسی باستان که در ابتدا تلاش می‌نمود با کلیسا درگیر نشود، کم‌کم زمینه مقایسه‌ای را بین دو دوران باستان و زمانه صلیبی به وجود آورد و ناتوانی کلیسا در پاسخگویی به‌اندیشه‌های زمانه و نیز خودکامگی و تعصبات روحانیت صلیبی کار را به‌جائی رساند که عصر نوین ناگزیر بود بین دوره یکی را برگزیند. و آن راهی را برگزید که رنسانسی‌های نخستین از ابراز آن سرباز می‌زدند که آن ایجاد گروه «نومشرکان» بود:

«هدف رنسانس ساختن نسخه بدل‌هایی از روی آثار باستانی نبود، بلکه رقابت با آن آثار یا در صورت امکان برتری جستن بر آنها بود. در عمل حاصل آن طرز فکر این بود که حق الویتی که برای سرمشق‌های باستانی قایل می‌شدند، از جهاتی محدود و مشروط می‌ماند؛ نویسندگان می‌کوشیدند تا مطالب خود را با همان فصاحت سیسرونی به بیان درآورند، اما خویشتن را ملزم به استعمال زبان لاتینی نمی‌دانستند. معماران به برافراشتن کلیساهایی که مورد نیاز آیین مسیحیت بود ادامه می‌دادند، بدون آنکه از روی معابد مشرکان دوره باستانی تقلید کنند. اما به‌رحال کلیساهای خود را به‌شیوه «قدیمی‌مآب» طرح می‌کردند و در کار خود اصلاحاتی به‌کار می‌بردند که مبتنی بود بر فن معماری باستانی. صلیبیان دوره رنسانس رساله‌های قدما درباره کالبدشناسی را تحسین می‌کردند؛ زیرا آنها را دقیقتر از آثار قرون وسطایی می‌یافتند. لیکن در عین حال هرگاه نتایج مثبت حاصل از میز تشریح خویش را با اولویت تقدس یافته متون کلاسیک متناقض می‌یافتند، نقائص آن آثار را متذکر می‌شدند و اساس پژوهش را بر گواه صادق چشمان خود متکی می‌ساختند و در آخر، انسان‌گرایان نیز با آنکه اشتیاق فراوان به‌فلسفه باستانی ابراز می‌داشتند، به‌هیچ‌وجه پیرو عقاید شرک‌آمیز نمی‌شدند و تشکیل گروهی از

نومشركان نمی‌دادند، بلکه در مباحث هوشمندانه می‌کوشیدند تا میراث متفکران باستانی را با ایمان مسیحیت آشتی دهند.<sup>۹</sup>»

البته این آشتی امکان‌پذیر نبود، مسیحیت صلیبی که تحمل خواب دیدن یکی از مسیحیان (رؤیا - کابوس) را نداشت و حکم اعدام و سوزاندنش را صادر می‌کرد<sup>۱۰</sup> در حالی‌که هنوز در گیرودار مثلث اب و ابن و روح‌القدس مانده بود، چگونه می‌توانست مدافع این پیام باشد که «بشارت‌دهندگان خدای را که سخنان گونه‌گون را می‌شنوند و برترینش را انتخاب می‌کنند»<sup>۱۱</sup> در صورتی‌که رنسانسی‌ها می‌خواستند یغش بسیار کوچک و حقیری از این‌کلام را به‌اجرا درآورند و این در حالی بود که قرن‌ها پیش از آن جهان اسلام بدون هیچ تعصب و دوزدنی فریاد برآورده بود «به‌کسب دانش بشتاب، حتی اگر در چین باشد»<sup>۱۲</sup> و یا «بیاموز حتی اگر معلمت منافق باشد»<sup>۱۳</sup> و شاید به‌خاطر این تفاوت ژرف دو بینش اسلام و مسیحیت صلیبی باشد که هرگاه مسیحیان متعصب و غیر متعصب غربی اگر اندکی انصاف و شجاعت در ابراز احساسات خویش داشته باشند یا شناخت اندکی از پیشرفت‌های علمی، فرهنگی، هنری و... در اسلام نمی‌توانند شگفتی خویش را بازگو نکنند.

گسترش اسلام در خاور نزدیک و شمال آفریقا با چنان سرعتی باور نکردنی، یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های تاریخ سراسر جهان شمرده می‌شود؛ با گذشت دو نسل جدید، اسلام سرزمینی وسیع‌تر و پیروانی بیشتر از آنچه مسیحیت در طول سه قرن تحصیل کرده بود، به‌دست آورد. چگونه برای گروهی از قبایل نیمه متمدن بیابان‌نشین، این امکان به‌وجود آمده بود که ناگهان از درون شبه جزیره عربستان به‌خارج بشتابند و از هرسو کشورهای بیگانه را تسخیر کنند و سلطه سیاسی و دینی خویش را بر اقوامی که از حیث جمعیت و ثروت و میراث فرهنگ ملی به مراتب برتر از ایشان بودند، برقرار سازند؟... خاصیت منحصر به‌فرد دین اسلام - و همچنین عاملی که موجب عالمگیری آن شد - آمیزشی است که از عناصر قومی و جهانی در آن به‌کار رفته است. اسلام نیز چون مسیحیت آفوش خود را به‌سوی همگان باز کرد و برابری و برادری عموم مؤمنان را از هر نژاد و ملیتی که بودند در پیشگاه خداوندگار به‌تأیید رساند. با این حال، دینی ملی بود که منشاء آن در عربستان بود<sup>۱۴</sup>. آن گروه از جنگجویان عرب که در زیر لوای نخستین خلفا به‌تاخت و تاز در آمدند تا عالم مسکون را به‌نام قادر متعال مسخر سازند توقع نداشتند که عموم کافران به‌کیش اسلام درآیند،... در نتیجه باآنکه اعراب از لحاظ تعداد در اقلیت بودند هیچگاه در معرض این خطر قرار نگرفتند که در میان ساکنان ناحیه‌ای که به‌زیر فرمان درمی‌آوردند جذب و مستهلك گردند، در واقع ایشان همواره اقوام مسخر شده را با آنچه از میراث فرهنگی که در تملک داشتند به‌خود منضم می‌ساختند و بخصوص با

مهارت تام آن میراث‌های فرهنگی را بر مقتضیات و نیازمندی‌های جامعه اسلامی منطبق می‌کردند. ۱۵

با وجود تعصبات مسیحی و صلیبی که در کلام این محقق غربی موج می‌زند نکته‌های آشکار است و آن اینکه، اسلام به هرکجا که پای گذارد آغوش خود را برای کسب میراث فرهنگی و دانش‌ها و مهارت‌های مفید باز کرد و بی‌هیچ عصبیتی هرآنچه مفید و قابل توسعه و گسترش بود پرورش داد و پاس داشت. این سخن که شاید تنها دلیل روشن پیشرفت و فراگیری علوم و فنون در سالهای ابتدائی و قرون اولیه اسلامی است و اکثر متفکران و محققان غربی به آن اذعان دارند، حداقل می‌تواند بازگوکننده این حقیقت باشد، که همین شیوه نیز در ایران به کار گرفته شده بوده است و آنگاه که ایرانیان اسلام را پذیرا شدند، هر آنچه از میراث کهن مفید یافتند در دوران حکومت‌های اسلامی رشد و توسعه دادند؛ چنانچه تا سالها شیوه دیوانسالاری و مکاتبات آن به شیوه گذشته به انجام می‌رسید و با هیچ ممانعتی نیز روبرو نبود. اساساً اسلام حامل بینشی فراگیر و نوین بود و هرگز کسی را به خاطر اینکه می‌گوید زمین گرد است و زمین می‌چرخد، نه محاکمه کرد و نه اعدام؛ گرچه مسلمانان می‌توانستند با استفاده از منبع علم و دانشی که در اختیارشان بوده و هست به اختراعات و اکتشافات بسیاری دست یابند که نیافته‌اند. ولی این تفاوت آشکار بین اسلام و مسیحیت صلیبی وجود داشت و دارد که اگر پیشرفتی نیست یا در خور انتظار نیست، از مسلمانی ما است. در حالی که شاید آنچه رنسانسی‌ها آن را عیب مسیحیت قرون وسطی می‌دانستند چندان دور از واقعیت نبود.

ولی این حقایق آشکار را روشنفکران غرب‌زده نخستین، در ایران، یا دریافته بودند یا به خاطر کامیابی هوی و هوس‌های شیطنانی خویش رویش سرپوش می‌گذاشتند و یا هردو، میرزا آقاخان کرمانی که جزو اولین غرب‌زدگان و باستان‌گرایان تاریخ معاصر کشور ماست در «سه مکتوب» خویش خطاب به جلال‌الدوله: چنین می‌نویسد:

باز آتش دل من از ظلم تازیان شراره کشید. بیچاره ایرانیان، خطوط ایشان در کمال وضوح با حروف مقطع بوده و از چپ به راست به کمال آسانی نوشته شده است و «ویل» (حرف صدا) را نیز جزو حروف می‌نوشته‌اند و ابدأ جای اشتباه حرف و کلمه به حرف و کلمه دیگر نبوده است، چنانچه حالا هم شما در لفظ آهو و آفتاب جز همان دو لفظ چیزی دیگر نمی‌توانید بخوانید؛ زیرا که «ویل»، «آ» و «و» در خود کلمه است، ولی از وقت تاخت و تاز تازیان بر سر بیچاره ایرانیان، این «ویل» را از حروف برداشته و بر



زبر و زیر حروف گذاشتند و حروف مقطع ایشان را بدل به حروف چسبیده نمودند و از چپ به راست نوشتن را با از راست به چپ رفتن عوض کردند، بدین درجه خطوط را مشکل و دشوار ساختند .

آنچه در ابتدا از این آه و ناله به چشم می‌خورد این است که میرزا آقاخان کرمانی به درستی به تاریخ تطور خط در این سرزمین آگاهی نداشته است که ما این بحث را وامی‌گذاریم برای مجالی مستقل که بیاری خدا توفیق نصیبمان شود و آنرا ارائه دهیم. اما نکته قابل دقت در نوشته فوق این است که او بدون هیچ‌گونه دلیلی نوشتن از چپ به راست را، کمال، و از راست به چپ را عین نقصان دیده است. این همان ویژگی بارز غربزدگان ما است که آنچه غربی است عین کمال می‌دانسته و می‌دانند و از آن نکته که بگذریم مسئله «حروف صدا» و نیز آسانی و پیچیدگی در رسم الخط است که شاید اگر او امروز زنده بود و می‌دید پیچیده‌ترین رسم الخط جهان، یعنی خط ژاپنی‌ها، باعث عقب‌ماندگی ملت ژاپن نشده است - حداقل با معیارهای پیشرفت میرزا آقاخان کرمانی، یعنی پیشرفت در تکنولوژی و همان مظاهر غربی - زبان و رسم الخطی که دانشجویان آن برای خواندن پسر تیراژترین روزنامه ژاپن، یعنی «آسامی»، غالباً به‌استفاده از فرهنگ لغات مجبورند، سر به بیابان می‌زد که چقدر اندیشه‌هایش بی‌پایه و اساس بوده است و در ادامه همین دشنام‌نامه خویش و در حسرت از دست رفتن خط و زبان باستان و آداب و رسوم گذشته شکوه و گلایه سر می‌دهد که اعراب (به‌همان شیوه غربی‌ها - یعنی اسلام).

«... توکل بر مجهول مطلق و نمازهای دور و دراز و نیازهای بی‌ثمر برای معدوم صرف و روزه‌های بی‌معنی مضر پر مرارت به‌جهت موهوم محض... عربها امانت داده ودیعت سپرده‌اند. خوب تصور فرمایید که رختهای چست و چابک خوش‌طرز و طور قدیم ایران را که شبیه بستره و پانطالون حالیه فرنگیان بوده که حالا در تخت‌جمشید شیراز نمونه آنها را بر صورتهای ازسنگ تراشیده ملاحظه می‌فرمایید، از ایرانیان کنده و به‌عوض قبا و پیراهن عربی را...»

دیگر بر خواننده روشن است که معیار و الگوی میرزا آقاخان همه چیز فرنگیان است و بخصوص ظواهر و پوسته غربی که او تا آن زمان می‌شناخته است. و باز به‌یاد سخن نویسنده فریادگر معاصر، مرحوم جلال‌آل‌احمد، می‌افتیم:

«البته توجه و تذکر تاریخی دادن یکی از راههای بیدار نگهداشتن شعور ملی

است، اما علاوه بر اینکه در این قضایا هدف، ایجاد اختلال در شعور تاریخی بوده است، می‌دانیم که تذکر و توجه تاریخی اگر هم دواکننده دردی باشد از دردهای ملتی با وجدان خسته و خوابیده، ناچار سلسله مراتبی می‌خواهد. برای خراب کردن کافی است که زیر پی‌را خالی کنی. اساساً برای ساختن‌ها اگر قرار باشد از نردبانی که تاریخ است، وارونه به عمق شعور دوهزار و چندساله فرو برویم این نردبان را پله اولی بایست، بعد پله دومی و همین جور... و اگر پله اول سرچایش نباشد که با سر در آن گودال سقوط خواهی کرد و به جای اینکه در ته آن به شعور تاریخی بررسی به زیارت حضرت عزرائیل خواهی رسید<sup>۱۶</sup>».

چنانچه آوردیم فربرزدگان ایرانی - به گمان خودشان - شیوه باستانگرایی را به عنوان روشی جهت بازسازی و نوسازی از غربیان به هاریت گرفته اما از تحولات و تغییرات پیچیده و پی در پی باستانگرایی و دین‌ستیزی در غرب، چندان اطلاعی نداشته و نمی‌دانستند چرا در زمانی تب شناخت باستان به اوج می‌رسد؟ و چرا زمانی اسلام با دشنام و ناسزا مورد هجوم قرار می‌گیرد؟ و چرا زردتشتی‌گری مدح و ستایش می‌شود؟

«ظاهراً فرانسویان به سابقه گرایش‌های فکری مشترک به این مسئله کشیده شده بودند، به بیانی دیگر مشغله ذهنی بیشترین آنان علت این بذل توجه و التفات بود. در قرن هفده فرانسویان نظام‌های حکمت الهی کشورهای آسیایی را بدین منظور بررسی و مطالعه می‌کردند که در این میان بهانه دست‌آویزی برای مدح و ستایش مسیحیت بیابند و در قرن هجدهم، محمد (ص) و کنفوسیوس و زرتشت را در جهاد عظیم با «روسیاه ننگین» (عیسی مسیح) به مدد می‌طلبیدند. به هر حال فکر مذهبی - چه جانبداری از آن و چه حمله به آن مطمع نظر باشد - در مشغله‌های ذهنی مردانی چون پاسکال و یا ولتر و به تبع آنان در ذهن همه معاصرانشان جا و مقامی خاص داشته است. مطالعات شرق‌شناسی با آشکار ساختن مذاهب (جز مذهب یهود) پرستان و اساطیر دوران باستان، ناگهان دایره این بحث و گفتگو را گسترش داد و به یمن و برکت این گونه مطالعات، اندک‌اندک مقدمات و امکانات پی‌ریزی‌دانشی نوین به نام تاریخ ادیان فراهم آمد. دیانت اسلام و کیش زرتشت و حکمت کنفوسیوس سه نظام بزرگ مذهبی است که شرق‌شناسی نوخاسته در قرون هفده و هجده آشکار و مکشوف ساخت... در نخستین سال‌های قرن هفدهم هنوز تقریباً همان تصور و مفهومی که قرون وسطی از دین محمدی ساخته و پرداخته بود، کم و بیش رواج و قوت داشت. در سال ۱۵۸۵ مذهب اسلام مذهبی ناپسند معرفی می‌شد و قرآن مجید کتابی که نخواندنش بهتر! چنین است عقیده و نظر عموم و طبیبی است که نویسندگان مدتی دراز برای مطالعه و بررسی اصول عقایدی چنین عجیب تردید کرده باشند. با این همه سرانجام زمانی فرارسید که مطالعه قرآن آغاز شد.»<sup>۱۷</sup>

در همین‌جا تفاوتی میان روشنفکران رنسانسی و بدل آنان یعنی روشنفکران مقلد به‌چشم می‌خورد. روشنفکران اروپائی، به‌گفته پیرمارتینو، گرچه در آغاز به دلیل ترجمه‌های غلط از قرآن نظر مساعدی به‌دین محمد (محمد) نداشتند، اما دیری نپائید که حقیقت آن‌را دریافتند و اگر به‌دین اسلام حمله می‌کردند نه‌بدان دلیل بود که واقعا باور داشته باشند که آن‌آئین، آئینی منحط و بی‌بیدارگرانه است؛ بلکه بدان علت بود که جرات رو در روئی مستقیم با کلیسا و پاپها و مسیحیت قدرتمند و متعصب آن زمان را در خود نمی‌دیدند<sup>۱۸</sup>؛ لذا با این شیوه زیرکانه از عصبیت و حساسیت کور کلیسا علیه اسلام و مسلمین بهره می‌گرفتند و با آن قلب کلیسا را نشانه می‌رفتند. آنان در زمانی که کلیسا در اوج قدرت قرار داشت و اروپا برخلاف ممالک شرق نه اینکه از ناحیه هیچ قدرت خارجی تهدید جدی نمی‌شد بلکه بر اریکه استعمار از شرق تا غرب کره‌خاکی را درمی‌نوردید، نه‌به‌خاطر کسب عظمت و شکوه گذشته، بلکه به‌جهت کسب آزادی بیان و اندیشیدن که کلیسا آن‌را از آن خود ساخته بود و برای خوردن و خوابیدن و دست‌یابی به‌امیال و شهوات، که در اختیار حاکمان غربی بود، به‌یک مبارزه داخلی دست یازیدند. و در این روزگار شیوه‌ای را برای مبارزه برگزیدند که احتمال پیروزی آن بیشتر باشد؛ یعنی در مهم‌ترین محور سیاست خارجی و عقیدتی کلیسا که اسلام‌ستیزی بود با او هم‌آوایی کردند. اما این بدان‌معنی نبود که خودشان باور داشته‌باشند، بلکه آنان از مکتب‌بودا گرفته تا دین محمد (ص)، هرچه‌را جستجو کردند برتر از مسیحیت آن روزگار یافتند. و اگر درست دقت کنیم خواهیم دید که گرچه رنسانسی‌ها بسیار آب به‌آسیاب تمدن آتنی و رومی ریختند، ولی هرگز دلشان نمی‌خواست به‌جای افلاطون و ارسطو و یا سقراط می‌بودند و جام شوکران سر می‌کشیدند یا چون بردگان و از بخت‌برگشتگان می‌بودند و طعمه شیران و پلنگان نمایشات شاهانه می‌شدند.

غرب در آن روزگاران از اقتدار سیاسی، مذهبی و نظامی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود (و این حقیقت توسط پژوهشگران کمتر مورد توجه قرار گرفته است) و روشنفکران آن سامان این حقیقت را به‌خوبی می‌دانستند که مشکل مردمشان دست‌یابی به‌عظمت و شکوه و جلال نیست؛ چرا که دو قدرت کلیسا و حکام هر روز پهنه وسیعی از جهان را به‌زیر سلطه می‌کشیدند، آنچه که خریدار داشت، متاع دویازار جسم و جان بود که هر دو را کلیسا و حکومت‌ها از مردم گرفته بودند. کلیسا فکر و اندیشه را در مردم خشکانده بود و از حیوان ناطق، بعد حیوانیش را رها کرده بود و حاکمان نیز به‌هواها و شهوات مردم مجال گسترش و سرکشی نمی‌دادند. از این زمینه روشنفکران غرب بهره گرفتند، برخی به‌نیروی تعقل و تفکر و بعد معنوی انسان دامن زدند و برخی بحث آزادی امیال و شهوات را مطرح

ساختند؛ هم دستورات و احکام بودائی و اسلام و فرق مختلف شرقی تبلیغ می‌شد و هم قصه‌های هزار و یک‌شب و حرمسراهای پادشاهان ترك و ایرانی و هندی. روشن بود که متاع دوم در میان عامه خریداران بیشتری یافت و حاصل رنسانس نیز همین غرب شکم‌باره و شهوت‌پرست امروزی است و اگر آن روزگار را روزگار خرد نامیده‌اند و این عنوان در مورد حرکت فرهنگی بخشی از مردم آن روزگار صادق باشد، باید گفت که جریان خردپذیری در برابر جریان هواپرستی مغلوب گشته است.

گویا این بخش به‌دراز کشید. اما سخن بر سر این مسئله بود که تفاوتی نه چندان کوچک بین انگیزه روشنفکران رنسانسی جهت انتخاب «باستان‌ستائی» برای مبارزه با کلیسا، با انگیزه روشنفکران ملل عقب‌مانده وجود دارد. آنان برای مبارزه با کلیسا از اساطیر و باستان‌ستائی بهره گرفتند، اما برای مبارزه با مسیحیت مقتدر قرون وسطایی راه کناره را انتخاب نموده و در آغاز هرگز با آن رودرو نشدند. شاید به این جهت که نهضت‌هائی که به تقلید ازمانویان ایران یا مزدکیان یا حتی اسلام به مقابله برخاسته بودند، توسط کلیسا و حکام دست‌نشانده آنان با شدیدترین وجهی سرکوب گشته و منهدم شده بودند<sup>۲۰</sup> یا بدان دلیل که به هر حال کلیسا تا اعماق جوامع غربی نفوذ داشت و هنوز خون و آتش جنگهای صلیبی می‌جوشید و نمی‌شد در چنین زمانه‌ای دشمن دیروز را الگوی اصلاح‌طلبی امروز قلمداد کرد. یا شاید بدان سبب که به هر حال مسیحیت محور جامعی بود که بد یا خوب اروپا و غرب را به قدرت رسانده بود و می‌شد تا زمانی که محور دیگری جایگزین آن نشده از آن بهره گرفت<sup>۲۱</sup>. و یا شاید بدین دلیل که مردم اروپا طی سالیان دراز حکومت فرهنگی کلیسا، که متکسی بر پروراندن احساسات و تمصبیات کور و بی‌منطق بود، توانائی اندیشیدن و مستقل فکر کردن را از دست داده بودند. الگوهای ضد عقلائی کلیسا چنان مردمی بار آورده بود که در برابر هر ضد منطلق کلیسا، سر تعظیم فرود می‌آوردند و این فضای بسته فرهنگی نیز از جمله فضاهائی است که ملل مسلمان و روشنفکران کشورهای اسلامی کمتر بدان توجه داشته یا هرگز در صدد درک و لمس آن فضا برنیامده‌اند؛ چرا که در بدترین شرایط اختناق و در دشوارترین دوره‌های اسلامی، حتی لحظه‌ای مشابه فضای فرهنگی حاکم بر قرون وسطی را نمی‌توان یافت.

شاید بجا باشد که دلیل انتخاب شیوه مبارزه روشنفکران رنسانس را که در میان چنان مردمی می‌زیسته‌اند کمی درک کنیم، چه همان روشنفکران خود نیز پرورش یافته همان جامعه متعصب و کور بوده‌اند. و باز جا دارد تکیه کنیم که آن روشنفکران نه به‌خاطر مبارزه با یسک یا چند دشمن خارجی و نه به‌خاطر مبارزه با استبداد،

به آن معنی که در جهان غیر مسیحی وجود داشت که حاصلش جز فقر و نکبت و خواری و ذلت توده‌ها نبود، بلکه به قول بزرگمرد تاریخ معاصر، مدرس شهید، از سر تجددطلبی و زیاده‌طلبی در اندیشه دگرگونی افتادند. ۲۲ و در این راستا اگر هم تعصبی و عصبیتی به خرج دادند جز تعصب و عصبیت خودپرستی نبود و گرنه همان‌گونه که یونان باستان را کاویدند، هندوچین و ایران و ترک و عرب را نیز تا آنجا که توانستند مورد مطالعه قرار دادند. این درست است که مستشرقان یا جهانگردان غربی در آغاز به‌عنوان راه‌گشایان سلطه اقتصادی، سیاسی و مذهبی غرب مسیحی پا به این سو و آن سوی جهان نهادند و در سفرنامه‌هایشان چه برای خوشایند کلیسا و چه برای خوشایند حاکمان و سرمایه‌داران مسیحی با لحنی دشنام‌گونه مناسبات حقوقی، قضائی، مذهبی، سیاسی، فرهنگی اقتصادی ملل شرق را بازگو کردند، ولی ستایش و تمجید از همان مناسبات در اکثر آن سفرنامه‌ها به چشم می‌خورد ۲۳ و غبطه و حسرتی که چرا آنان با آن همه قدرت و شوکت فاقد آن هستند.

همین سفرنامه‌ها یکی از منابع مهمی بود که روشنفکران اروپائی را به خود مشغول می‌کرد و آنان را شیفته دنیا‌های دیگری می‌ساخت که کلیسا تا آن روزگار هرچه دروغ و گزافه بود درباره آنان بافته بود. اینها بیشترین دلایلی بود که آنان را به شناختن جهان و طبعاً تاریخ ملل و باستان‌شناختی تمام اقوامی که به تمدن و فرهنگ آنان دسترسی پیدا کرده بودند، راغب و شایق نمود. اما بدیهی بود که با چنان مردمی متعصب می‌بایست شبه تاریخ یا باستانی را برای حرکت خویش برمی‌گزیدند که حداقل مورد تنفر و انزجار کلیسا و مردم نباشد. و شاید بدین لحاظ آتن به‌عنوان مبدأ تاریخ تمدن بشری برگزیده شد، در حالی که شهر رویائی آنان اصفهان، اسلامبول و بغداد بود. ولی این شیوه پر پیچ و خم هزاررنگ را روشنفکران مقلد یا دوبله شده به‌عربی و ترکی و فارسی و... درنیافتند، و خیال کردند در هر قیامی لازم است در برابر احساس طبیعی تاریخ آگاهی توده‌هائی الفور شبه تاریخی بر پایه‌های نژاد، زبان، اقلیم (نامیونالیسم، ملی‌گرایی) بنا کرد و افسانه‌ها و اساطیری جهت جایگزینی دین و هویت احساسی عقیدتی ملتی آراسته و ارائه نمود. اما باز هم نباید چنین تصور کرد که همین تأثیر فکری از تحولات قرون اخیر غرب به‌صورتی آگاهانه و اختیاری از سوی روشنفکران ملل تحت ستم و بخصوص ملل مسلمان که غربی‌های صلیبی و رنسانسی هنوز آن را دشمن نخستین خود می‌پنداشتند، صورت پذیرفته است.

ناپلئون شخصاً برای بارور ساختن حس ملی‌گرایی مصری و برانگیختن تعصب و تفاخر مصریان نسبت به‌گذشته باستانی خود، مؤسسه‌ای به نام

«بنیاد مصر» تأسیس کرد که هدف اصلی آن تقویت مصرگرایی در برابر ایده وحدت اسلامی بود. و به واسطه همین بنیاد بود که برخی از اندیشمندان برجسته فرانسه مانند کلو، سریزی، لبنان و روسه به مصر اعزام شدند و به سادگی می‌توانیم حدس بزنیم که این افراد برای چه منظوری به این مأموریت اعزام شده بودند. سیلوستر دوساسی و برخی دیگر از پژوهشگران فرانسه نیز کتابهایی پیرامون عظمت تمدن فراعنه نوشتند.

در پی این تلاشهای استعمار، دسته‌ای از روشنفکران غربزده با ادعای پرچمداری «قومیت مصری» به وجود آمد که بر لزوم پیروی مصر از تمدن غرب اصرار داشتند. «رفاعه طهطاوی» (۱۸۰۱-۱۸۷۳) از نخستین غربزده‌گان مصری بود که ناسیونالیسم را مطرح کرد. او پنج سال (از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۶) در پاریس ماند و از طریق محافل فرانسه تقویت شد. وقتی به مصر بازگشت نظریات منتسکیو را پیرامون «ملیت» و «میهن» ترویج نمود. پیش‌تاز دیگر ناسیونالیسم مصری «یعقوب صنوع» بود، پندر صنوع یهودی و مادرش ایتالیایی بود. او را که مدتی طولانی در پاریس زندگی کرده است می‌توان از عاملین فرانسه محسوب داشت. طه‌حسین، لطفی‌السید، پرچمداران دیگر ناسیونالیسم مصری نیز از غربزده‌گان خودباخته بودند. در زمان طه‌حسین نیروهای ملی‌گرا به سرکردگی «وفد» در صحنه سیاست مصر نفوذ بسیاری یافتند. نحاس پاشا و دیگر سیاستمداران ملی‌گرا مهره‌های انگلیس بودند و ملی‌گرایی‌شان مساوی بانوکری برای اربابان خارجی بود.<sup>۲۴</sup>

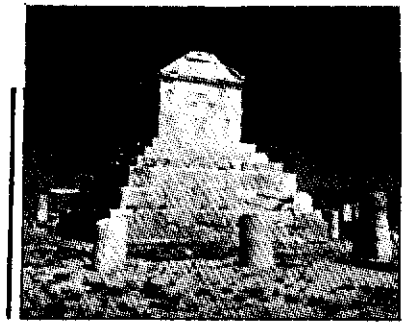
عثمانی (ترکیه) نیز که به‌عنوان دیوار آهنینی همیشه در سر راه چپاول‌صلیبیان

و غربیان خودنمایی می‌کرد نیز از این گزند در امان نماند.

برنارد لیولیس، خاورشناس معروف اعتراف کرده است که سه یهودی اروپائی الهام‌بخش ملی‌گرایی ترکان بودند. نخستین کسی که شدیداً تلاش کرد احساسات ملی‌گرایی ترکها را شعله‌ور سازد «آرتورملی داوید» (۱۸۱۱-۱۸۳۲) می‌باشد. او که يك یهودی انگلیسی بود به‌ترکیه مسافرت نمود و کتابی به‌نام «بررسیهای مقدماتی» نوشت و طی آن کوشید ثابت کند که ترکان نژاد مستقل و برجسته‌ای بوده، براعراب و سایر ملل شرقی ارجحیت دارند. داوید لئون‌کهن نویسنده یهودی فرانسه دومین نفری بود که در ایجاد و گسترش ملی‌گرایی ترکان سهم به‌سزایی داشت. او در سال ۱۸۹۹ کتابی به نام «دبیاچه‌ای بر تاریخ آسیا» منتشر کرد که در این اثر از برتری ترکان و برجستگی نژادی آنان سخن رانده است.

ولی کسی که بیش از دیگران در ایجاد ناسیونالیسم ترک و عرب نقش داشت، خاورشناس معروف «ارمینوس ومبری» (۱۸۳۲-۱۹۱۸) بود که دربارهٔ احیای ملیت ترک آثار زیادی منتشر کرد.<sup>۲۵</sup>

همان‌گونه که اشاره شد یهودیانی که ما امروز از آنان به‌عنوان صهیونیسم بین‌المللی یاد می‌کنیم مغز متفکر و کارگردان این نوع باستانگرایی در جهان اسلامی بوده‌اند. گرچه جای جای از غربزده‌گان و دست‌نشانده‌گان و مزدوران داخلی



اجرای این سیاست فرهنگی بهره‌ها گرفته‌اند. آنان برای حجاز و عربستان نیز چنین شیوه‌ای پیش گرفتند و ماجرای لورنس و تجزیه عربستان و به حکومت رسیدن قبیله‌ای با تمام صفات عرب جاهلی یعنی سعودی‌ها و حاکمیت شبه مذهب «وهابیت» به دنبال همان سیاست فرهنگی صهیونیستی است. به هر صورت این جریان «باستانگرایی» در تاریخ معاصر کشور ما که از دوره قاجاریه شروع شده بود، در دوره پهلوی به اوج خود رسید و به صورتی نظام‌یافته به عنوان الگوی فرهنگی حکومت درآمد. اندیشه‌ها و خیالاتی که به گونه‌ای منفرد و تک و تنها توسط میرزا آقاخان کرمانی‌ها، آخوندزاده‌ها، تقی‌زاده‌ها، ارباب کیخسروها و... در روزنامه‌ها و نشریات پراکنده بود، به وسیله «پوراود»ها به صورتی منسجم و با پشتوانه قدرت حکومت به اجرا درآمد؛ درحالی‌که کارگردانان آن صهیونیستها و کارگزاران آن پارسیان هند و غریزندگان داخلی بودند.

در این‌جا شاید به‌جا باشد که به سندی نظر بیافکنیم که شاید بسیاری از پژوهشگران تاریخ معاصر از آن بی‌اطلاع باشند. سندی که از نظر خواننده می‌گذرد، بخشی از نشریه‌ای است که در اکثر شهرستانهای کشور تحت عنوان «ماهنامه دبیرخانه مرکزی جشن‌های دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران» منتشر می‌شده است و این شماره مربوط است به فروردین‌ماه ۱۳۳۹ و در شهرستان جهرم فارس منتشر شده است. در این نشریه در صفحه ۲۲ چنین می‌خوانیم:

### کنگره بین‌المللی یهود

در ماه اوت سال گذشته کنگره بین‌المللی یهود که هر پنج سال یک‌بار از نمایندگان یهودیان کلیه کشورهای جهان تشکیل می‌شود، با شرکت نمایندگان پنجاه کشور در استکهلم پایتخت سوئد تشکیل گردید. در این کنگره که از دوم تا دوازدهم اوت ۱۹۵۹ (۱۰ تا ۲۰ مرداد ۱۳۳۷) ادامه داشت، در تعقیب گزارش هیئت نمایندگی یهودیان ایران قطعنامه ذیل به صورت اولین قطعنامه کنگره در جلسه یازدهم اوت ۱۹۵۹ (۱۹ مرداد ۱۳۳۸) به اتفاق آراء به تصویب رسید:

مجمع عمومی کنگره جهانی یهود توسط هیئت نمایندگی یهودیان ایران در کنگره اطلاع یافت که اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران و دولت آن کشور مقرر داشته‌اند در سال ۱۹۶۱

مراسم یادبود دوهزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی ایران به دست کورش کبیر برگزار گردد.

مجمع عمومی کنگره یهود با توجه به اهمیت مقامی که کورش کبیر در تاریخ ملت یهود دارد، شورای اجرائیه کنگره را مأمور می‌کند که به نوبه خود این یادبود بزرگ را در زمینه بین‌المللی آن مورد تجلیل قرار دهد و از تمام سازمانها و جوامع یهودی در سراسر جهان خواستار است که طی باشکوه‌ترین مراسمی حقیقت‌ساز خود را نسبت به خاطره این قهرمان بزرگ تاریخ جهان، که در کتاب آسمانی تورات از بزرگواری او نسبت به ملت یهود سخن رفته است، ابراز دارند.

مجمع عمومی کنگره بین‌المللی یهود از این فرصت استفاده کرده و به مناسبت برگزاری این یادبود تاریخی صمیمانه‌ترین تبریکات خود را به اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران و ملت ایران تقدیم می‌دارد.

پس از صدور این قطعنامه از طرف کمیته مجریه کنگره، مفاد آن به تمام سازمانهای در پنجاه و هشت کشور جهان رسماً اطلاع داده شد تا شروع به تهیه مقدمات شرکت خود در این یادبود کنند. در همان ضمن در اورشلیم که مقر رسمی دولت اسرائیل است کمیته‌ای برای اداره فعالیت جهانی یهود در اجرای قطعنامه کنگره مرکب از اعضاء ذیل تشکیل گردید.

نماینده مخصوص رئیس جمهور - نمایندگان وزارت امور خارجه - وزارت فرهنگ - نماینده کنگره جهانی یهود - نماینده دانشگاه - نماینده آژانس یهود - نمایندگان انجمن روزنامه‌نگاران - نمایندگان اتحادیه مهاجرین ایرانی - شهرداری اورشلیم و روزنامه فارسی ستاره شرق که در تل‌آویو منتشر می‌شود.

احتمال می‌رود این کمیته تحت سرپرستی عالییه رئیس جمهوری اسرائیل قرار گیرد. رئوس برنامه کار این کمیته عبارت است از:

- ۱- تشکیل جلسات کنفرانس در کشورهای مختلف جهان به مناسبت این یادبود.
- ۲- تدوین تاریخ مربوط به کورش بر اساس منابع و مأخذی که در کتاب تورات مندرج است و معرفی شخصیت کورش از نظر تاریخ اجتماعی و سیاسی. این تاریخ به فارسی و چندین زبان دیگر ترجمه خواهد شد.
- ۳- تدوین برنامه مخصوص برای تدریس در مدارس یهود درباره این یادبود.
- ۴- نامگذاری خیابانها و میدانها و مؤسسات اجتماعی و ملی در پایتختها و شهرهای مختلف به نام کورش.
- ۵- اجرای برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی در کشورهای مختلف.
- ۶- شرکت کارخانه‌های فیلم‌برداری در تهیه فیلمهای مربوط به کورش.
- ۷- فعالیتهای بین‌المللی مطبوعاتی.



۸- تخصیص بورس‌هایی به نام کوروش‌کبیر در اسرائیل برای مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

مرکز کمیته مرکزی جشنهای کوروش‌کبیر در شهر اورشلیم است. دبیرخانه مرکزی جشنهای شاهنشاهی در ایران، کمیته مرکزی ایران را در جریان کارهای کمیته اسرائیل که اجرای برنامه آن به‌طور مستقل صورت می‌گیرد خواهد گذاشت.

### کنگره زرتشتیان

جامعه زرتشتیان جهان در خرداد ماه ۱۳۳۹ کنگره‌ای مرکب از نمایندگان زرتشتیان و پارسیان هندوستان و پاکستان و زرتشتیان شهرهای مختلف ایران در تهران تشکیل خواهند داد که برنامه کار و وظایف خود را برای شرکت در این یادبود تاریخی تنظیم کنند.

این کنگره از طرف زرتشتیان ایران که مرکز آن در تهران است اداره خواهد شد و از هم‌اکنون فعالیت وسیعی برای شرکت مؤثر جامعه پارسیان و زرتشتیان در این باره آغاز شده است. مجله ارگان این انجمن به نام «هوخت» ناشر افکار و تصمیمات کنگره خواهد بود. از طرف این انجمن هم‌اکنون نسخه‌های زیادی از ترجمه فارسی کتیبه معروف داریوش در نقش رستم به صورت زیبایی چاپ و توزیع شده است.

البته این جشن دوهزار و پانصدساله همان‌گونه که در بالا به آن اشاره شد قرار بود در سال ۱۹۶۱ میلادی یا ۱۳۴۰ شمسی برگزار شود که با فوت مرجع شیعیان جهان حضرت آیت‌الله‌العظمی پروجردی و قیام حضرت آیت‌الله‌العظمی امام‌خمينی به اجرا درنیامد و پس از ده سال یعنی در ۱۳۵۰ برگزار گردید که خود بحث‌جداگانه‌ای را می‌طلبد، مرحوم جلال آل‌احمد می‌گوید:

این نهضت‌نمایی که هدف اصلی‌شان همگی این بود که بگویند حمله اعراب (یعنی ظهور اسلام در ایران) نکبت‌بار بود و ما هرچه داریم از پیش از اسلام داریم [...] می‌خواستند برای ایجاد اختلال در شعور تاریخی يك ملت، تاریخ بلافصل آن دوره (یعنی دوره قاجار) را ندیده بگیرند و شب کودتا را یکسره بپسباندند به‌دنبال کوروش و اردشیر؛ انگار نه‌انگار که در این میانه هزار و سیصد سال فاصله است. ۲۶.

هنوز در حول و حوش این سخن دور می‌زنیم که انگیزه باستان‌ستانی‌روشنفکران این سوی جهان با روشنفکران رنسانسی متفاوت بوده است و شاید به‌همین دلیل مسیرشان نیز وارونه. یعنی روشنفکران دوبله شده به‌فارسی یا عربی و ترکی، ابتدا از «باستان‌ستانی» آغاز می‌کنند و شاید بعدها به باستان‌شناختی برسند، در صورتی که مسیر متفکرین رنسانسی به‌عکس این مسیر است.

برای متفکرین غربی «باستان‌ستانی» وسیله‌ای است جهت سمت‌دهی به فرهنگ عمومی، در حالی که برای روشنفکران مقلد ما هدفی است مقدس! او اگر نام فلان فضاپیما را «آپولو» می‌گذارد، نام فرزندش «جاکوب» یعنی «یعقوب» و نام همسرش «ماری» یعنی «مریم» و... است، اما روشنفکر ما نام فرزندش را ساسان و نام خود و همسرش را نیز عوض می‌کند و خیال می‌کند با این‌کار نسیم طاق کسری بر آپارتمانش وزیده است.

او برای دستیابی به مقاصد خویش برای مردم رؤیا و کابوس مصور می‌سازد، در حالی که این خود اوست که اسیر رؤیا و کابوس خویش است.

ادامه دارد

۱. از مقاله شرق‌شناسی، دانشی با ابعاد سیاسی و تجاری، نوشته یوسف رحیم‌لو، مجله نگین ۱۳۵۱.
۲. ناسیونالیسم حاکمیت ملی و استقلال - دکتر رضا داوری به نقل از: اندیشه‌های میرزا آقاخان، نوشته فریدون آدمیت.
۳. از مقاله تاریخچه ایران‌شناسی نوشته مهین یزشکیور، شماره پنجم، اطلاعات سالانه.
۴. همان مدرک.
۵. همان مدرک.
۶. تاریخ هنر ۸، و، جنسن ترجمه مرزبان، ص ۲۹۱.
۷. تاریخ هنر ۸، و، جنسن ترجمه مرزبان، ص ۲۹۲.
۸. شرق در ادبیات قرون هفدهم و هجدهم فرانسه - پیرمارتینو، ترجمه جلال ستاری، مجله هنر و مردم شماره ۱۵۶.
۹. تاریخ هنر ۸، و، جنسن ترجمه مرزبان ص ۲۹۲.
۱۰. گمراهان مهندس مهدی بازرگان.
۱۱. قرآن کریم.
۱۲. از سخنان رسول اکرم (ص).
۱۳. از سخنان علی (ع).
۱۴. در اینجا نیز با شیوه گریز از جهانی بودن اسلام توسط نویسندگان و محققان غربی بر-می‌خوریم که همیشه سعی کرده‌اند اسلام گاهی به‌عنوان ترک و ترکان عثمانی و گاهی عربی قلمداد کنند. شاید این شیوه برخورد ناشی از خودسانسوری قرون وسطی مسیحی باشد، به هر حال محقق این بخش از تاریخ هنر جنسن نیز ازین شیوه‌مبری نیست.
۱۵. تاریخ هنر جنسن، ترجمه مرزبان، هنر اسلامی.
۱۶. در خدمت و خیانت روشنفکران جلد دوم، و کارنامه سه ساله، جلال آل‌احمد.
۱۷. شرق در ادبیات قرون هفدهم و هجدهم فرانسه، پیرمارتینو - ترجمه جلال ستاری - مجله هنر و مردم ۱۶۲.
۱۸. همان مدرک.
۱۹. شرق در ادبیات فرانسه قرن هفدهم و هجدهم، نوشته پیرمارتینو.
۲۰. چنانکه امروز نیز هر از چند گاهی که غرب سلطه‌گر در کل می‌ماند باز هم هیکل پاپ مقدس! است که از اروپای شرقی تا آمریکای لاتین و کانادا به این طرف و آن طرف کشیده می‌شود.
۲۱. گمراهان، مهندس مهدی بازرگان.
۲۲. فصلنامه یاد شماره ۴، مدرسی ناشناخته مشهور و به‌همین قلم.
۲۳. سفرنامه‌های شاروون، تا ورینه و ...
۲۴. جامعه‌شناسی غربگرایی - دکتر علی محمد نقدی، جلد دوم.
۲۵. جامعه‌شناسی غربگرایی - دکتر علی محمد نقدی، جلد دوم.
۲۶. سه مقاله، به‌قلم جلال آل‌احمد.